

● کشمکش ملی گرائی و اسلام گرایی در آسیای مرکزی

ویکن چترین* ×

ارزش فراوان دارند و گرمی داشت سلسله ای دیرین از سوی مقامات رسمی در تاجیکستان و در تمام منطقه امری بسیار جدی است.

در کشور همسایه ازبکستان، تندیس تیمور لنگ جای مجسمه های لنین و مارکس را گرفته است. می توان این جهانگشای سده شانزدهم را در مرکز تاشکند سوار بر اسبی عظیم و شمشیر در دست دید. مقامات ازبک می خواهند نمادی از قدرت به نمایش بگذارند، حال آن که کشورهای همسایه جهانگشایی های تیمور را به گونه دیگری به یاد می آورند: از قرقیزستان تا گرجستان نام او یادآور شهرهای ویران و مناره های افراشته از سرهای بریده است. یک مشکل کوچک دیگر هم هست: تیمور ازبک نبود، چرا که ایلهای ازبک موسوم به شایبندی به هنگام فتح آسیای مرکزی بازماندگان خان نشینهای تیموری و بابر نواده تیمور را از آنجا راندند. بابر در هند پناه یافت و امپراتوری مغول را در آنجا بنیان نهاد...

سعادت اولیموا، جامعه شناس، می گوید: «در اینجا برای رها شدن از حس سرخوردگی و ننگ برخاسته از جنگ نیاز به ایجاد یک هویت تاجیکی ناب هست. در دوران شوروی، تاجیکستان گرچه در میان پانزده جمهوری از همه فقیرتر بود، اما باز هم جزیی از یک ابرقدرت به شمار می رفت. اکنون ما یکی از فقیرترین

به مناسبت اجلاس براتیسلاوا در روز ۲۴ فوریه، کارشناسان روسیه و ایالات متحده، نگران از «بحران روزافزون» بین دو کشور، ولادمیر پوتین و جرج بوش را به «شدت بخشیدن به همکاری ضد تروریستی در خاورمیانه و در قفقاز» فراخواندند. آنها بوجود آوردن یک پایگاه نظامی مشترک در قرقیزستان را پیشنهاد نمودند. در حال حاضر زور آزمائی مابین مسکو و واشنگتن در آسیای میانه ای که مابین ملی گرائی و اسلام گرائی در جدال است، ادامه دارد. در قلب دوشنبه پایتخت تاجیکستان تندیس عظیم از پادشاه پارسی زبان سده دهم اسماعیل سامانی بنیانگذار امپراتوری سامانی در آسیای میانه برپاست. این تندیس تاجی زرین بر سر دارد و در برابر یک طاق نصرت بر پا شده است. اگر به آن سوی طاق برویم به یک باغ زیبای گل سرخ می رسیم و به نقشه ای از امپراتوری سامانی تراشیده در سنگ مرمر که از کرانه های دریای خزر تا مرز چین گسترده شده است. اما پایتخت این امپراتوری دوشنبه نیست بلکه بخاراست، شهری که امروزه در ازبکستان واقع شده و موقعیت آن مشکلات مربوط به هویت ملی و مرزهای میان کشورها در آسیای مرکزی را به طور خلاصه نشان می دهد. این بنای یادبود در سال ۱۹۹۹ افتتاح شد و ۲۰ میلیون دلار هزینه برداشت، در حالی که بودجه آن سال دولت از ۲۵۰ میلیون دلار بیشتر نبود. در آسیای مرکزی نمادها

کشورهای جهان هستیم». چیزی که بیش از نبود نیروی تحلیل تاریخی نیشه به ریشه رستاخیز اندیشه ملی میزند فقر شدید در تاجیکستان است. با وجود رشد نسبی تجارت و کشاورزی میزان اشتغال پایین است، در حالی که نیمی از جمعیت کمتر از هجده سال دارد. هزاران شهروند تاجیک تا حدود یک میلیون نفر در جستجوی کار به روسیه یا قزاقستان رفته اند که وضعیت اغلبشان غیرقانونی است. بیگانه ستیزی رو به گسترش در روسیه زندگی تاجیکها و دیگر مهاجران آسیای مرکزی را به جهنم تبدیل کرده است، آنان یا مورد بهره کشی کارفرمایان اند یا در معرض آزار پلیس. سالانه چند صد تن از این مهاجران در تابوت به کشور باز می گردند.

تاجیکستان آهسته آهسته جنگ داخلی ای را که در سال ۱۹۹۲ بروز کرد و سبب مرگ هزاران نفر شد، پشت سر می گذارد. مطلب قابل ملاحظه درباره تاجیکستان عهدنامه صلحی است که تنها پنج سال پس از جنگ داخلی در سال ۱۹۹۷ بین دولت و اپوزیسیون بسته شد و بنا بر فرمول تقسیم قدرت مندرج در آن، اپوزیسیون تحت رهبری حزب رستاخیز اسلامی در قدرت دولت سهیم شد و یک سوم از مقامهای دولتی به اعضای آن داده شد.

در منطقه ای که رهبران سابقا کمونیست به هیچ عنوان اسلام سیاسی را تحمل نمی کنند، حضور حزب رستاخیز اسلامی در دولت تاجیکستان گام بزرگی به جلو به شمار می رود؛ چه از نظر حل و فصل درگیری چه از نظر پی ریزی دموکراسی. در کنار حزب دموکراتیک مردم که رییس جمهوری وابسته به آن است و حزب کمونیست این حزب تنها حزبی است که در پارلمان حضور دارد و نمایندگی منافع تاجران بازار را می کند نه بوروکراسی دولتی را.

نبردهای خیابانی در بخارا و تاشکند

پدیده ۱۱ سپتامبر موازنه قدرت را تغییر داد و سبب شد که حزب رستاخیز اسلامی تاجیکستان در موقعیت نامساعدی قرار گیرد. پرویز ملاجانوف تحلیلگر سیاسی در دوشنبه می گوید: «حزب رستاخیز اسلامی نمی خواهد روابط خود را با رییس جمهوری خراب کند. به همین دلیل در حال حاضر صدایی از آن بر نمی خیزد». حتی در این هنگام که مقامات عرصه را بر مبارزان سابق اپوزیسیون تنگ کرده اند و آنان را از پستهای دولیشان می رانند و حتی به زندان می افکنندشان حزب رستاخیز اسلامی سکوت خود را نمی شکند مبادا همکاری اش با دولت به مخاطره بیفتد. در نتیجه شکلهای جدیدی از جنبشهای اسلامی بنیادگرا و زیرزمینی در تاجیکستان و دیگر جاهای آسیای مرکزی در حال پا گرفتن است. شناخته شده ترین این جنبشها حزب التحریر است که یک جنبش سنی بنیادگراست، در آغاز در میان پناهندگان فلسطینی در اردن به وجود آمد و در پی دوباره برقرار ساختن خلافت است. این جنبش در کشورهای عربی حاشیه ای است ولی در آسیای مرکزی هواداران بسیاری پیدا کرده. ملاجانوف معتقد است که تاکنون نفوذ حزب التحریر به اقلیت قومی ازبک در تاجیکستان محدود مانده. ملاجانوف می افزاید، محبوبیت آنان مبتنی بر پان ترکیسم است که در آسیای مرکزی نمودهای گوناگونی می یابد. این نمود در گذشته جدیدیسم بود سپس ملی گرایی و اکنون اسلام.

در ماه مارس سال ۲۰۰۴ با حمله دسته های مسلح به ایستگاههای پلیس به مدت چند روز جنگ و گریزهای چریکی در بخارا و تاشکند در گرفت. سپس در ماه ژوئیه زنان بمب گذار انتحاری به سفارتخانه های

آمریکا و اسرائیل حمله کردند. این دو حمله بیش از پنجاه کشته و چنده قربانی به جای گذاشت و تأکیدی شد بر شکنندگی وضعیت در ازبکستان. پیش از این هم در این کشور حمله های تروریستی روی داده بود، اما این بار پای دو پدیده تازه در میان بود: نخست این که آتش این رویدادها در بخارا شعله ور شد؛ شهری که تا آن زمان تا حد زیادی آرامش خود را حفظ کرده بود. در گذشته مبارزه مسلحانه در ازبکستان از حدود منطقه دره فرغانه فراتر نرفته بود. پدیده دوم نظر مساعد عامه مردم به این اعمال تروریستی بود. بسیاری از مردم تاشکند می گفتند از آنجایی که هدف این حمله ها پلیس بوده که نماد سرکوب و فساد است آنان قضیه را به خود مربوط نمی دانند در حال حاضر ازبکستان درگیر مشکلات اقتصادی عمده ای است و نبود امکان ابراز عقیده در صحنه عمومی ممکن است حتی به بروز رویدادهای خشونت بار خطرناک تری بینجامد.

رئیس جمهوری ازبکستان، اسلام کریمف حزب التحریر را به دست داشتن در این حمله ها متهم نمود. این حزب که خواهان برقراری خلافت اسلامی است اما دست زدن به خشونت را منع می کند، بیش از پیش در نظر حاکمان آسیای مرکزی و همچنین تفسیرگران روس و آمریکایی معادل القاعده تلقی می شود. خطر حقیقی در این است که سرکوب سخت و درازمدت حزب التحریر ممکن است منجر به توسعه گروههای زیرزمینی تندروتر شود که به دست زدن به خشونت به عنوان یک ابزار مشروع فعالیت سیاسی از حزب التحریر راغب تر باشند.

هسته چنین گروهی هم اکنون در قالب جنبش اسلامی ازبکستان وجود دارد. این جنبش را در سال ۱۹۹۸ جنگجویان سابق ازبک که به هواداری از اپوزیسیون در جنگ داخلی تاجیکستان شرکت کرده بودند، تشکیل

دادند. رهبر سیاسی آن طاهر یولداش و فرمانده نظامی آن جمعه نمنگانی است. این دو نفر هر دو اهل دره فرغانه اند، منطقه محرومی که با رئیس جمهوری ازبکستان اسلام، کریمف سر ناسازگاری دارد. جنبش اسلامی پایگاههایی در مناطق کوهستانی تاجیکستان و قرقیزستان طویل دره و باتکن دارد که از آنجا در سال ۱۹۹۹ چندین بار به درون قرقیزستان نفوذ کرده و در سال ۲۰۰۰ حمله های بی باکانه ای به ازبکستان نموده است. جنبش اسلامی از آنجایی که با طالبان در تباری بود به هنگام حمله آمریکا به افغانستان متحمل صدماتی شد. منابع آمریکایی اعلام کردند که نمنگانی طی حمله های هوایی به کندوز کشته شده است. از آن هنگام تا کنون جنگجویان ازبک در برخوردهای میان نیروهای پاکستانی و شورشیان اسلامگرا در مناطق قبیله نشین وزیرستان شرکت جسته اند.

اگر ازبکستان دچار یک بحران ریشه دار فراگیر نبود، نه حزب و نه جنبش نمی توانستند ثبات کشور را مورد تهدید قرار دهند. در آغاز دهه نود ازبکستان راهی متفاوت از سیاستهای خصوصی سازی همه جانبه اجرا شده در دیگر کشورهای ایجاد شده پس از شوروی در پیش گرفت. نظام سیاسی اقتدارگرا بر جای نگاه داشته شد و بیشتر فعالیتهای اقتصادی تحت نظارت دولت انجام می شدند. این سیستم منشاء ثبات شد و افول شدید اقتصادی که در بیشتر کشورهای برخاسته از شوروی به وقوع پیوست در ازبکستان شدت کمتری داشت. این امر سبب شد که این کشور در جذب سرمایه گذاران خارجی از قبیل خودروسازان آلمان و کره جنوبی، صنایع غذایی سوییس و بانکداران هلند موفق باشد. اما شدت فساد مالی، کنترل دولتی دایمی و اعمال قدرت بی قاعده سرمایه گذاران خارجی را به این نتیجه رساند که باید بارشان را ببندند و بروند. امروزه رژیم با صدور مواد معدنی و پنبه که به قیمت ثابتی معادل جزیی از ارزش رایج در بازار جهانی از

کشاورزان خریداری می شود به حیات خود ادامه می دهد.

اما سیزده سال پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی وضعیت اقتصادی شهروندان همچنان بدتر و بدتر می شود. کارگران کشاورزی در شرایطی مشابه بردگی به سر می برند. آنان نمی توانند کالخوزی را که در آن مشغول به کار اند ترک کنند، نمی توانند تصمیم بگیرند چه بکارند یا محصولاتشان را به که بفروشند. در اینجا و همچنین در دیگر مناطق آسیای مرکزی گروههای پرشماری از کشاورزان و بی کاران از مناطق روستایی به پایتخت مهاجرت می کنند که این امر منشاء مشکلات اجتماعی جدیدی از قبیل شیوع اپیدمی ایدز می شود.

واکنش مقامات به این مشکلات منزوی کردن کشور است: با برقرار ساختن ویزا برای شهروندان کشورهای همسایه و نیز بستن و مین گذاری مرزها. محدودیتهایی که دولت به تازگی بر فعالیتهای بازرگانی بازارهای سنتی تحمیل نمود منجر به بروز شورشهایی در شهرهای دره فرغانه شد. این روزها به خلاف اوایل دهه نود دیگر هیچ کس در تاشکند گمان نمی کند که اقتدارگرایی سرانجام سرمایه گذاری خارجی، اصلاحات و مدرنیزاسیون به بار خواهد آورد.

ترکمنستان در دست های تنها یک فرد

ترکمنستان به صورت یک پارک تفریحی به سبک استالینی در آمده است. در این کشور صف به صف هتل‌های مجلل و دهها کاخ ریاست جمهوری وجود دارد، در حالی که برخی از شهروندان از آب آشامیدنی بی بهره اند. صفرمراد نیازف عنوان ترکمن باشی به خود داده است که معنای آن سردسته همه ترکمنها است. نیازف همه جا هست. او رسماً پایه گذار همه

روزنامه های ترکمن است. تصویرش هنگام پخش همه برنامه ها در گوشه صفحه تلویزیون دایماً به چشم می خورد و دانشجویان و کارکنان دولت مکلف اند نوشته های او موسوم به روح نامه را مطالعه نمایند.

رهبر ترکمن دست به یک سری اقدامهای مهندسی اجتماعی زده به این قصد که نسل تازه ای از ترکمنها بسازد که خود الگوی آنها باشد. آموزش به زبان خارجی حذف شده است؛ ارکستر فیلامونیک ملی غیرترکمن اعلام گردیده و فعالیت آن موقوف شده است؛ طول مدت آموزش اجباری در مدارس از ۱۲ سال به ۱۰ سال کاهش داده شده؛ تمامی دیپلمهای دانشگاهی که از سال ۱۹۹۳ به بعد در خارج از کشور اخذ شده اند، بی اعتبار اعلام شده اند. شمار دانشجویان دانشگاهها از سی هزار در واپسین دهه اتحاد جماهیر شوروی به سه هزار در حال حاضر رسیده است. رسانه ها سانسور می شوند. اینترنت زیر کنترل است. سفر به خارج و داخل شدن به کشور دشوار است.

هر گونه دگراندیشی به سختی سرکوب می شود. از هنگام سوء قصد به نیازف در سال ۲۰۰۲ که به سختگیری و بازداشت‌های گسترده منجر شد، سرکوب شدیدتر هم شده است. هر گونه انتقادی در چارچوب سازمانهای بین المللی با مخالفت مقامهای ترکمن به بهانه دخالت در امور داخلی کشورشان مواجه می شود. از سوی دیگر شمار زیادی از دیپلماتهای ترکمن به همراه خانواده هایشان در چند سال گذشته از کشورهای دیگر درخواست پناهندگی کرده اند. ۸۰٪ از سرزمین ترکمنستان کویری است و در ایلهای کوچ نشین این سرزمین حس تعلق به کشور بسیار سست است. منابع غنی گاز طبیعی امکان تمرکز قدرت در دست یک نفر را فراهم می کند و منابع مالی لازم برای ساختار پلیسی سرکوبگر را تأمین می نمایند. اما

حکمرمایی بوالهوسانه ترکمن باشی به فلج شدن کامل کشور انجامیده است. کشاورزی رو به زوال است و بیکاری گسترده در میان جوانان سبب شده که آینده در درازمدت نامطمئن باشد.

با وجود سیاستهای اقتدارگرایانه چندین ساله، قرقیزستان هنوز هم بازرترین کشور آسیای مرکزی به شمار می رود. کثرت گرایی در قرقیزستان ناشی از وجود نهادهای سیاسی توسعه یافته که برای شهروندان امکان اعمال حقوق سیاسی را فراهم می نمایند، نیست، بلکه بیشتر نتیجه آن است که رییس جمهوری، عسگر آقایف موفق نشده است به زور یک حکومت اقتدارگرا برقرار سازد. در نتیجه چندین سال خصوصی سازی نظام اقتصادی ای ایجاد شده که حول محور خانواده رییس جمهوری می گردد. در اینجا هم وضعیت مشابه کشورهای همسایه قزاقستان و ازبکستان است که در آنها خویشاوندان مستقیم رییس جمهوری مالک یا شریک در مالکیت بخشهای اقتصادی سودآور (بنا به گفته یکی از منابع هر کسب و کاری که ارزشش بیش از یک میلیون باشد) از قبیل شرکتهای هواپیمایی، واردات کالاهای مصرفی اولیه ساختمان و غیره میباشند.

در ۲۷ فوریه سال ۲۰۰۵ انتخابات پارلمانی در قرقیزستان برگزار شد و انتخابات ریاست جمهوری قرار است در ماه اکتبر آینده برگزار شود، رهبر کنونی که دوره ریاست جمهوری اش رو به پایان است در این دوره نامزد نیست. در نتیجه برای نخستین بار پس از استقلال نخبگان حاکم تغییر خواهند کرد و بدین ترتیب حقیقتاً فضایی برای مبارزه بر سر قدرت باز خواهد شد. به گفته الکساندر کولینسکی روزنامه نگار متخصص احزاب سیاسی مقیم بیشکک: «رییس جمهوری و خانواده اش با توسل به روشهای موجود مبارزه خواهند نمود». او می افزاید: «در اینجا احزاب

دمکراتیک واقعی ندارند یا اصلاً وجود ندارند بیشترشان برای جلب نظر مساعد غربیها ظاهرسازی می کنند».

در آغاز دهه نود در سراسر اتحاد شوروی قرقیزستان الگوی اصلاحات به شمار می رفت. رییس جمهوری این کشور عسگر آقایف یک دانشمند بود و نه یک عضو فرودست سابق حزب کمونیست. او اصول لیبرالیسم سیاسی را به اجرا گذاشت، مطبوعات آزاد را مجال پرورش داد و با استفاده از مواهب سخاوتمندانه سازمانهای بین المللی به خصوصی سازی اقتصاد پرداخت. اما این سرمایه گذاری تنها معادل جزئی از یارانه های دولتی زمان شوروی می شد. نتیجه تعطیل شدن معادن و صنایع و مهاجرت شمار بسیاری از کارگران متخصص روس به خارج بود. پس از این کاهش بازده، اقتصاد اکنون به ثبات رسیده است، در حالی که کاهش سالانه جمعیت (تفاوت میان شمار نوزادان و درگذشتگان) ۵۵ هزار نفر است.

امیل یورایف استاد علوم سیاسی در دانشگاه می گوید: «در چنین شرایطی سیاستهای دولت در جهت ایجاد حس هویت ملی تا حد زیادی ناموفق است. از یک سو حس هویت قومی نیرومند است و از سوی دیگر در درون حس هویت قبیله ای و منطقه ای هنوز نیروی بسیار دارد. قدرت دولت به بوروکراسی مستقر در بیشکک و پایتخت و نظام خاندانی متکی است». در این کشور کوهستانی عوامل مؤثر ایجاد همبستگی کم شماراند و بسیاری نگران از آن اند که هر گونه درگیری بر سر قدرت ممکن است به تقسیم کشور میان دره شمالی چویی که بیشکک در آن واقع شده و دره جنوبی فرغانه که دومین شهر بزرگ کشور به نام اوش را در خود دارد، منجر شود.

قزاقستان تنها کشوری است که تولید اقتصادی اش به لطف صادرات پارسود نفتی رشد داشته است. در سال ۲۰۰۳ تولید داخلی ۹٪ افزایش داشته و سرمایه گذاری خارجی ۲ میلیارد یورو بوده است. دو حزب عمده شرکت کننده در آخرین انتخابات پارلمانی که در اکتبر ۲۰۰۴ برگزار شد، عبارت بودند از اوتون (میهن) به رهبری رییس جمهوری نورسلطان نظربایف و اسر (همبستگی) به رهبری دختر رییس جمهوری دریگا نظربایوا. مهمترین ائتلاف اپوزیسیون متشکل از حزب کمونیست و گزینش دمکراتیک قزاقستان نتوانست نماینده ای به پارلمان بفرستد. اگرچه پایگاهی که حزب نظربایوا با کسب تنها ۴ کرسی از ۷۷ کرسی در پارلمان به دست آورد سست است، اما شایعاتی رواج دارد مبنی بر این که او پس از توفیق در مسلط شدن بر رسانه های قزاقستان و حضور فعال در صحنه اقتصادی خود را برای جانشینی پدر آماده می کند تا بدین ترتیب پس از الهام علی اف در آذربایجان پایه گذار سلسله دیگری شود.

به استقلال رسیدن پنج کشور آسیای میانه در سال ۱۹۹۱ بدون هر گونه بسیج عمومی به هواداری از استقلال حاصل شد. به خلاف آنچه در بالتیک و قفقاز روی داد، در آسیای مرکزی حکومتگران و عامه مردم تا آخرین روزها به شدت هواخواه حفظ اتحاد شوروی بودند. هر پنج رییس جمهوری که امروز در آسیای مرکزی حکومت را در دست دارند در دوران بی ثبات پرسترویکا در دهه ۸۰ به قدرت رسیدند. این پنج کشور راههای متفاوتی را برای بازسازی مشروعیت سیاسی خود در پیش گرفتند: قزاقستان و قرقیزستان تجربه خصوصی سازی و اصلاحات سیاسی را آزمودند؛ ازبکستان و ترکمنستان کنترل دولت روی اقتصاد و قدرت مطلقه را حفظ کردند؛ در حالی که

تاجیکستان که در آغاز طی جنگ های داخلی خشونت بار سال ۱۹۹۲ تا آستانه تجزیه پیش رفت، در سال ۱۹۹۷ توانست توفیق قابل ملاحظه ای در آشتی ملی به دست آورد. با وجود این تفاوتها اکنون بیش از پیش هر پنج کشور طی روند مشابهی به سوی تمرکز قدرت مطلق در دست رهبرانشان پیش می روند. این روند در سیاست مدرن در هیچ جای دیگری سابقه ندارد.

اندیشه استقلال ملی نتوانسته است ذهن اکثریت مردم این کشورها را تسخیر کند و این در شرایطی است که وضعیت زندگی بدتر شده است. این امر سبب شده که مردم مشروعیت سیاسی پروژه های کشور نوپا را نپذیرند. در واقع اکنون شبکه های اجتماعی همبستگی منطقه ای حرف اول را می زنند. بر خلاف گروههای ایده آلیستی که در دهه گذشته هواخواه یک اتحاد منطقه ای تحت لوای یگانگی ترکها بودند، امروز این شبکه ها اتحاد منطقه ای را تحت لوای اسلام میخواهند. اعضای طبقه حاکم که فارغ التحصیل دانشکده های علوم سیاسی شوروی اند، در اسلام تنها افراط گرایی و تروریسم می بینند. آنان برای اسلام جایگاهی غیر از یک جزء از فرهنگ عامیانه در نظر نگرفتند، حال آن که در دوران فروپاشی ایدئولوژی و سرکوب نظام کمونیستی، ارزیابی دوباره نقش اسلام در گذشته و حال جوامع آسیای مرکزی یک ضرورت است. اکنون در همان حال که سرکوب گروههای سیاسی اسلامی و فرقه های گوناگون ادامه می یابد، جامعه روز به روز اسلامی تر می شود و این امر حتی در مورد کشورهایمانند قزاقستان و قرقیزستان نیز صدق می کند: در اینجا اسلام سیاسی روز به روز افراطی تر می شود.